

شاهست که از حلقوم عبدالله بیرون می آید ورنه (بر نیاید ز
مردگان آواز) .

شاید خواننده محترمی حکیم و عالم و ادیب را سوء تعبیر نموده
و بگوید ای بسا حکیم و ادیب که ریاکار و طمع بیشه و متملق بوده اند
پس قضیه بنحو کلیت مسلم نخواهد بود . در اینصورت جواب این
است که این اشخاص حکیم و ادیب نیستند بلکه متحکم و متادب شمرده
میشوند و چنانچه متنبیان دشمن انبیا محسوبند نه در زمره آنان
این اشخاص هم دشمنان حکما و ادبا بشمارند نه در ردیف ایشان
ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
(خواجه عبدالله انصاری فرماید)

فریاد از معرفت رسمی و حکمت تجربتی و محبت عاریتی
و عبادت عادتی .

حکمای الهی و ادبای حقیقی بحکم عقل که بیغمبر باطن محسوب
است در هدایت نوع بشر از هیچ فداکاری مضایقه نکرده و از کشته
شدن و جانباختن نهراسیده تا وظیفه وجدانی خود را انجام داده اند
(و برای نمونه اینك يك مشت از صد خرمن)

﴿سقراط حکیم﴾

از نگارشات عربی فاضل شهرستانی در کتاب ملل و نحل ترجمه
میشود: که سقراط در دوره زندگانی بزهد و تهذیب اخلاق و ریاضت
مشغول بود و در غار کوهی روزگار بعزت می گذرانید و

ملت بت پرست یونان را بخدا پرستی دعوت میکرد .
 رؤسای قوم و جهال پادشاه را بکشتن وی مجبور ساختند
 پادشاه او را در محبس انداخته و تهدید کرد که اگر دست از عقیده
 خود بر ندارد کشته میشود .

سقراط چنین جواب داد (ان سقراط فی حب والملك لا یقدر
 الا علی کسر الحب فالحب یکسر و یرجع الماء الی البحر) یعنی سقراط
 آبی است از دریای وحدت و الوهیت که در سبوی جسم قرار
 گرفته و پادشاه جزء بر شکستن سبوی قدرت ندارد و چون سبوی بشکند
 آب بدریا خواهد پیوست .

(لا ادری)

عارف بوجود خود چو بینا گردد هر چیز دلش خواست مهیا گردد
 در یاب حباب را که در بهر وجود پرداخت چو دل ز خویش دریا گردد

(بهلول عارف)

هرون - بزم حج بکوفه رسید و اهالی او را استقبال کردند
 ناگاه در میان جمعیت یکی فریاد بر آورد (یا هرون) هرون گفت
 این شخص گستاخ گو کیست جواب دادند بهلول است پرده هودج را بلند
 کرد و گفت چه میگویی . بهلول گفت روایت مسند است که قدامه
 ابن عبدالله عامری میگوید حضرت رسول را هنگام رمی جمره زیارت
 کردم در حالیکه هیچکس را از اطراف او ضرب و طرد نمیکردند
 ای هرون نواضع تو در این سفر بهتر از تکبر است زیرا بحرم